نقل‌قول خبر

سردار سرتیپ دوم محسن کریمی
فرمانده سپاه روح‌الله استان مرکزی
دفاع مقدس آینه تمام نمای حضور ملت برای تحقق «ما می‌توانیم» است. تدبیر صحیح و برنامه‌ریزی دقیق در کنار روحیه‌های ایثار و ازخودگذشتگی در طول دفاع مقدس همواره برجسته است و در سراسر مقاطع دفاع مقدس اخلاق، معنویت و جوانمردی موج می‌زند. از این‌رو در سال جاری تجلیل از ۳۰ هزار رزمنده دفاع مقدس استان مرکزی در دستور کار قرار دارد که با مشارکت همه دستگاه‌های اجرایی و نهادها باید عملیاتی شود. ایسنا

محمدمخبر
معاون اول رئیس جمهور
تلاش‌های مقدس متخصصان مرکز جامع ژنتیک نور در تعیین هویت پیکر شهدای ۸ سال دفاع مقدس و مدافع حرم، این مرکز را به یک مکان مقدس تبدیل کرده است. علم ژنتیک یکی از موضوعات مهم در آینده مباحث پزشکی، درمانی و دارویی است و این مرکز توانسته با تلاش‌های شبانه‌روزی متخصصان و مجاهدان خود برگ زرینی در تاریخ علم پزشکی کشور رقم بزند. در ۸ سال دفاع مقدس با وجود امکانات بسیار زیاد دشمنان، اما رزمندگان ما توانستند با دینداری و اتکا به خداوند در برابر رژیم مجهز بعثی پیروز شوند لذا اگر آینده علم ژنتیک به‌دست مجاهدان بیفتد، قطعا کاربری و اقتدار دیگری به همراه خواهد داشت. ایرنا

خبر

ثبت خاطرات شفاهی سردار سلیم آبادی

ثبت تاریخ شفاهی سردار حاج احمد سلیم آبادی از فرماندهان یگان‌های رزم سپاه و فرمانده لشکر ۷۱ روح‌الله در دوران دفاع‌مقدس در مرکز اسناد و تحقیقات دفاع‌مقدس آغاز شد. سردار سلیم‌آبادی برای نخستین بار به‌عنوان نیروی مردمی با ستاد جنگ‌های نامنظم شهید چمران از تهران عازم جبهه سوسنگرد می‌شود و در آن منطقه در عملیات‌های نامنظم، حضور فعالی داشته است. او بعد از بازگشت از جبهه سوسنگرد بلافاصله در قالب یک گروه ۷نفره عازم منطقه مریوان شده و در این منطقه به فرماندهی جاویدالاثر حاج‌احمد متوسلیان در عملیات‌های مختلفی شرکت می‌کند. به‌گفته یحیی نیازی، پژوهشگر تاریخ شفاهی، زندگی این فرمانده می‌تواند حاوی نکاتی از صحنه اصلی نبرد باشد که دارای روایت‌های جذابی برای مخاطب است.

معرفی رئیس جدید باغ موزه دفاع‌مقدس

سردار محمد قاسم ناظر در حکمی به ریاست باغ موزه ملی انقلاب و دفاع‌مقدس منصوب شد. وی پس از سردار جواد خضرایی راد و علی اصغر جعفری، سومین مدیری خواهد بود که این نهاد فرهنگی دفاع‌مقدس را اداره خواهد کرد. سردار ناظر پیش از این و از سال ۹۴ ریاست سازمان موزه انقلاب اسلامی و دفاع‌مقدس را برعهده داشته است.

معرفی کتاب

خانه‌دار مبارز

کتاب «خانه‌دار مبارز» خاطرات شفاهی سیده‌اقدس حسینیان، از مبارزان انقلاب در مشهد، با تحقیق مرضیه ذاکری و زهرا احسن مقدم، به قلم مرضیه ذاکری است. این کتاب به‌تازگی توسط انتشارات راه یار چاپ و روانه بازار نشر شده‌است. «خانه‌دار مبارز» دوازدهمین عنوان از کتب ناشر با محوریت «زنان انقلاب» است. نویسنده در بخشی از مقدمه‌اش درباره انگیزه خود برای نگارش این کتاب می‌نویسد: «مبارزه، فعالیت‌های مخفیانه، تعقیب و گریز، زندان، شکنجه و... همیشه موضوعات جذاب و پرکششی در بیان تاریخ انقلاب اسلامی بوده‌اند و هستند. جذابیت، زمانی دوچندان می‌شود که بفهمیم قرار است یک زن آن را روایت کند. این دقیقاً همان چیزی بود که من را برای نوشتن خاطرات خانم اقدس حسینیان وسوسه کرد.» اگر علاقه‌مند به خواندن کتاب‌هایی هستید که به نقش زنان در تاریخ و مبارزات انقلابی پرداخته است، پیشنهاد می‌کنیم این کتاب را بخوانید.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:
«مات و مبهوت مانده بودم. صدای ضربان قلبم را می‌شنیدم. داشتند می‌رفتند سمت زیرزمین. چاره‌ای نداشتم جز اینکه دنبالشان بروم. زیرزمین تاریک بود. بچه‌ها دستگاه را خاموش کرده بودند و صدایشان درنمی‌آمد. صاحبخانه در را باز کرد. کلید برق را زد. همه یکباره ظاهر شدند: مهدی آقا و اصغر و لیلا. خشکشان زده بود و فقط به همدیگر نگاه می‌کردند... .»

مرد بحران‌های بزرگ

سردار سیدمحمد صنیع‌خانی؛ بنیانگذار لجستیک و ترابری سپاه، به روایت پدر، پسر و دوستانش

گزارش

مژگان مهرابی
روزنامه‌نگار

«مرد هزار سنگر»، «مرد میدان عمل»، «مرد تصمیمات بزرگ» و «عاشق امام و ولایت» القابی است که این سردار از آن خود کرده است؛ سردار شهید سیدمحمد صنیع‌خانی؛ نامش برای کسانی که هم‌رزمش بودند ناخودآگاه ترابری و لجستیک قوی کشور را تداعی می‌کند؛ مردی که برای رساندن به‌موقع مهمات و آذوقه به رزمنده‌ها نه زمان می‌شناخت و نه مکان. اینکه از کجا و چه جاده‌ای باید برسد هم برایش مهم نبود. فقط یک چیز را می‌دانست و اینکه همه جور امکانات باید سر وقت خودش به جبهه‌ها برسد. بعد از جنگ هم بیکار ننشست و در جبهه سازندگی خدمت می‌کرد؛ یک روز سیستان‌وبلوچستان و روز دیگر گیلان. هر جا که نیاز به کمک بود خودش را می‌رساند. هر سال نیمه‌شهریورماه که می‌رسد دوستانش سر مزار او جمع می‌شوند تا یادش را گرامی بدارند مثل فردایی که قرار است همه هم‌رزمان و دوستانش بیایند و خاطرات شیرینی که از او داشتند را با هم مرور کنند. به مناسبت گرامیداشت این فرمانده دلاور پای صحبت پدرش سیدموسی و پسرش سیدرضا می‌نشینیم.

نابغه ترابری سنگین سپاه

جوان با مرام بود. وقتی از کوچه و خیابان‌های محل رد می‌شد کسی نبود که سیدمحمد با او سلام و علیک نکند. حسن خلق و مردم‌داری‌اش باعث شده بود بشود نور چشمی در و همسایه. با اینکه سن و سالی نداشت اما مورداعتماد کوچک و بزرگ بود. در یک کلام حضورش خیال پدر و مادرها را راحت کرده بود که فرزندشان رفیقی چون سیدمحمد دارد. در بحبوحه انقلاب پایش به مبارزات انقلابی باز شد. تظاهرات راه می‌انداخت. دوستانش هم هم‌پایش بودند. در یکی از روزهای سرد پاییز وقتی داشت اعلامیه توزیع می‌کرد توسط ساواک دستگیر شد و به زندان افتاد. چند ماهی هم زندانی بود اما با اوج مبارزات مردمی و باز شدن در زندان‌ها، همراه با دیگر انقلابیون آزاد شد. سیدمحمد بعد از آزادی باز فعالیتش را از سر گرفت و از جمله کسانی بود که در کمیته استقبال از امام خمینی(ره) مسئولیت انتظامات را داشت. پدر از تلاش بی‌وقفه او در بهمن ۵۷ می‌گوید: «سیدمحمد از ۱۲ تا ۲۲ بهمن یک روز آرام و قرار نداشت. از تسخیر پادگان‌ها و مراکز مهم گرفته تا راهپیمایی و ساماندهی تظاهرات، همه کاری می‌کرد. ارادت زیادی به امام خمینی(ره) داشت. همان اوایل پیروزی انقلاب که کمیته‌ها شکل گرفت، سیدمحمد پایه‌گذار کمیته انقلاب نازی‌آباد بود. با قاچاقچی‌ها مبارزه می‌کرد.»

فعال جبهه سازندگی

او تا آخرین روزهای جنگ، در جبهه‌ها حضور داشت. بارها مجروح شد اما بی‌توجه به جراحتش باز فعالیت خود را از سر می‌گرفت اما در عملیات والفجر ۱۰ در حلبچه با گاز خردل شیمیایی شد، بی‌آنکه خودش متوجه این موضوع شود. جنگ که تمام شد تازه آثار شیمیایی شدن خودش را نشان داد. روزبه‌روز حالش بدتر می‌شد. سیدمحمد انتظار همه‌چیز را داشت به جز شیمیایی شدن. پزشکان آثار گاز خردل را در خون او دیده بودند.

خودروی زرهی و ماشین‌آلات راه‌سازی به منطقه فرستاد

در عملیات کربلای ۸ هم همینطور. با وجود او رزمنده‌ها احساس آرامش می‌کردند و می‌دانستند سیدمحمد به هر قیمتی شده مهمات را به آنها می‌رساند.»

روزها از پی هم گذشت و جنگ شروع شد

سیدمحمد که حالا عضو نیروی سپاه بود حضور پررنگی در جبهه‌ها داشت. او برای اینکه مهمات و آذوقه به‌موقع و سریع به‌دست رزمنده‌ها برسد واحد ترابری و لجستیک سپاه را پایه‌گذاری کرد؛ در واقع مهم‌ترین اتفاقی که می‌توان از آن نام برد. خدمات ارزنده‌اش سبب شد تا او را به‌عنوان فرمانده ترابری و لجستیک سپاه انتخاب کنند. او نقش مهمی در یگان‌های رزمی و پشتیبانی وسایل نقلیه سنگین داشت. سیدموسی به یاد تلاش‌های شبانه‌روزی او می‌افتد: «همه هدف سیدمحمد حمایت از رزمنده‌ها بود. برای آنها از جان مایه می‌گذاشت. در عملیات کربلای ۵ که یکی از مهم‌ترین و طولانی‌ترین عملیات‌ها بود شبانه حدود ۲هزار دستگاه

مکث

سیدرضا، پسر کوچک شهید:

می‌گفت نگذارید علی زمان تنها بماند

سیدرضا وقتی پدرش شهید شد ۱۰سال بیشتر نداشت. روزهای کودکی‌اش با ناله‌هایی که پدر از درد سر می‌داد آمیخته است. صدای سرفه‌هایش قلب کودک را به درد می‌آورد. پدر را عاشقانه دوست داشت. رفیقش بود. وقتی رفت گویی محکم‌ترین دژ زندگی‌اش خراب شده بود. سیدرضا از ولایتمداری پدر می‌گوید که چقدر به این موضوع اهمیت می‌داد و همیشه گوش به فرمان ولی‌فقیه بود. می‌گوید: «از زمانی که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مسئولیت رهبری را بر عهده گرفتند، پدرم ایشان را «امام» خطاب می‌کرد. در وصیت‌نامه‌اش هم به این موضوع تأکید کرده است. پدرم همیشه می‌گفت مراقب باشید و نگذارید علی زمان تنها بماند. معتقد بود امام خامنه‌ای پرچم انقلاب را به‌دست امام زمان(عج) می‌دهد.» سیدرضا به یتیم‌نوازی پدرش اشاره می‌کند: اینکه در این دیدارها او و دیگر برادرانش را همراه خود می‌برده تا روش رسیدگی به محرومان را یاد بگیرند. تعریف می‌کند: «پدرم خیلی به نیازمندان توجه داشت. وقتی به خانه آنها می‌رفتیم اگر پدر بچه‌ها در قید حیات نبود می‌گفت جلوی بچه‌ها من را بابا خطاب نکنید، مبادا دلشان بلرزد. او خودش هم ساده زندگی می‌کرد. ما در جنوب شهر ساکن بودیم. پدرم اعتقادات خاص خودش را داشت و می‌گفت باید فرزندانش مثل دیگر بچه‌های جنوب شهر در مدارس معمولی درس بخوانند. دلش نمی‌خواست ما طوری تربیت شویم که مثل بعضی از مردم درکی از محرومان نداشته باشیم. همیشه غصه می‌خورد که چرا بعضی از مدیران جامعه فراموش کرده‌اند به شهدا مدیون هستیم و به وصایای آنها عمل نمی‌کنند. از دیگر دلخوشی‌های پدرم حضور در هیئت‌های مذهبی بود و اینکه همیشه سعی می‌کرد مجالس اهل‌بیت(ع) با رونق برگزار شود.»

شهید صنیع‌خانی در بیمارستان ساسان، کنار پدرش

پدر از مردم‌دوستی او می‌گوید: «سید محمد بیشتر از اینکه به‌خودش فکر کند به نیاز مردم توجه داشت. او بعد از جنگ همچنان فعال بود اما در جبهه سازندگی. هر جا بحرانی پیش می‌آمد خود را می‌رساند؛ برای سیل، زلزله و... .»

برای جلوگیری از تخریب روستاهای سیستان‌وبلوچستان اقدام به ساخت سیل‌بند کرد. هنگام بروز حادثه زلزله رودبار و منجیل هم جزو نخستین کسانی بود که در محل حاضر شد، خیلی زودتر از مسئولان شهری رودبار. امکانات رفاهی و غذایی را به رودبار و منجیل انتقال داد و مثل برادری دلسوز به داد مردم زلزله‌زده رسید. مثل یک کارگر کار می‌کرد. مجروحان را انتقال می‌داد. زن و بچه‌ها را به مناطق امن می‌فرستاد. هر کاری از دستش برمی‌آمد انجام می‌داد. خلاصه فرد خستگی‌ناپذیری بود.»

سال ۷۳ پزشکان تشخیص دادند سید برای ادامه درمان باید به لندن برود. او را مهیای سفر کردند. سید رفت و از سوی پزشکان انگلیسی معاینه شد اما کار از کار گذشته بود. برای همین ترجیح داد باقی عمر را در ایران و نزد عزیزانش سپری کند. پدر از دردهایی که پسرش می‌کشید می‌گوید: «سیدمحمد با هر ناله‌ای که می‌کرد یا حسین(ع) می‌گفت. ندیدم گله کند. او یک رزمنده مخلص بود.» سرانجام این سردار دلاور در ۱۳ شهریور ماه سال ۱۳۷۳ در سن ۴۲سالگی بر اثر جراحات شیمیایی به درجه شهادت نایل شد.

سیدموسی یادی هم از دیگر فرزند شهیدش می‌کند و می‌گوید: «بچه‌ها همگی جبهه بودند، خودم هم در قسمت پشتیبانی و تدارکات در جنوب به رزمنده‌ها خدمت می‌کردم. سیدمحمدحسن دانش‌آموز بود و وقتی تنها ۱۷سال داشت در سال ۱۳۶۱ در فکه به شهادت رسید. حسن که رفت دلم داغدار شد اما فکر اینکه با این همه زحمت و دردسر پسری را بزرگ کردم و او را فدای اسلام کردم، آرام‌ام می‌کرد. محمد که رفت، یک‌جور غریبی بود. مدتی با هم در جبهه‌ها بودیم. ۳مرتبه به جبهه اعزام شدم. سیدمحمد گاهی به من سر می‌زد و سرکشی می‌کرد و از این طریق از حال یکدیگر مطلع می‌شدیم. در سال آخر جنگ هم خانه ما در نازی‌آباد موردهدف موشک عراق قرار گرفت. ما در طبقه پایین ساختمان بودیم و به لطف خدا آسیب شدیدی ندیدیم اما در این حادثه دردناک، بیش از ۴۰نفر از همسایه‌ها به شهادت رسیدند.»

محمدرضا طاهری، مداح اهل‌بیت(ع)

برکه اعزام‌ام را سیدمحمد امضا کرد

از ۸سالگی سیدمحمد را می‌شناختم. او را در هیئت دیده بودم. سال ۶۱ می‌خواستم به جبهه بروم تا در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کنم. کارت اعزام‌ام را همین سیدمحمد خودمان مهر تأیید زد. او فرمانده ترابری سپاه بود. من هم مدتی در ترابری سپاه دوکوهه پیش معاون سیدمحمد کار می‌کردم. شهید صنیع‌خانی هر از چندگاهی به جبهه می‌آمد تا از نزدیک در جریان کم‌وکسر رزمنده‌ها قرار بگیرد. یادم می‌آید یک‌بار می‌خواستیم هیئت طفلان تهران را برای عزاداری به مناطق جنگی ببریم. سیدمحمد وقتی متوجه شد، ۳دستگاه اتوبوس برایمان فرستاد و در این کار کمک زیادی به ما کرد. برای درمان به لندن رفت. وقتی برگشت سر در خانه‌شان پرچم امام حسین(ع) نصب کرده بود. می‌گفت: با یاد آقا حسرت یک آخ گفتن را به دل شیطان می‌گذارم. آخرین بار او را در بیمارستان ساسان دیدم. چهره‌اش تکیده شده بود. وقتی من را دید گفت: «چطوری بلبل امام‌حسین؟» این حرفش را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. شهید صنیع‌خانی با سمت و پستی که داشت هیچ وقت مغرور و متکبر نبود. با همه متواضع و مهربان رفتار می‌کرد. به جرأت می‌توان گفت او رهروی امام حسین(ع) بود.

محمد محمودی، هم‌رزم و دوست شهید

بازسازی پل ارتباطی بین ایران و ترکیه

اقدامات شهید صنیع‌خانی به لجستیک و پشتیبانی در دفاع‌مقدس خلاصه نمی‌شود. از اقدامات ارزنده و مهمی که او برای کشور انجام داده، بازسازی پل استراتژیک بین ایران و ترکیه است؛ پلی که خط ارتباطی بین ایران و اروپا محسوب می‌شود. این پل ریلی یکی از مهم‌ترین پل‌های ایران است که در زمان جنگ می‌توانست مایحتاج مردم و تسلیحات نظامی را از دیگر کشورها به ایران برساند اما دشمن بعثی برای تضعیف روحیه مردم و رزمنده‌ها و همینطور شکست نیروهای ایران آن را بمباران و منهدم کرد. از سوی دیگر ایران توسط اروپا تحریم شده بود؛ یعنی همه‌جوره در بحران قرار داشتیم. سیدمحمد برای بازسازی پل دست به‌کار شد و از ترابری سپاه کمک گرفت. او با تلاش بی‌وقفه خود در مدت زمان کمی پل را بازسازی و مسیر را برای رفت‌وآمد باز کرد. من این شهید را فرمانده‌ای قابل و نمونه می‌دانم؛ کسی که یک‌تنه مدیریت ترابری سپاه را برعهده داشت. رساندن آذوقه و مهمات، آن هم از جاده‌های فرسوده کشور یا از لابه‌لای کوهستان را در فاصله چند روز انجام می‌داد. هر جا نیاز به پشتیبانی داشت بی‌شک شهید صنیع‌خانی آنجا بود.

محمدرضا شرفی‌خبوشان، نویسنده

عاشق امام(ره) در جوار او آرام گرفت

شبی که خبر فوت امام(ره) را به ما دادند، حال بدی داشتیم. شهید صنیع‌خانی به ما دستور داد تا قبل از اینکه همه مردم مطلع شوند، اتوبوس، تریلی، آمبولانس و.. دور تا دور حرم امام(ره) ببریم. او همان شب طرحی را داد و گفت یک اتوبوس را بیاوریم سقفش را ببریم و یخچال روی آن کار بگذاریم که پیکر حضرت امام(ره) را در آن بگذارند. درواقع می‌خواست وسیله مناسبی برای تشییع مهیا شود. مسئولیت کار را هم به‌دست گرفت. در چند روز اول بعد از رحلت ۲۴ساعته در مکان فعلی مرقد حضور داشت. همراه با ۵۰۰نیرو. من آن موقع مسئول آمبولانس بودم تا در موقع بحران بتوانم به عزاداران کمک کنم. سید پیشنهاد دیگری هم داد و گفت مردم دسته دسته برای شرکت در مراسم تشییع می‌آیند. ایستگاه صلواتی دایر کنید. حداقل یک استکان چایی به‌دست مردم بدهیم. ما هم دست به‌کار شدیم. جایی را درنظر گرفتیم. چادر کشیدیم و داربست زدیم. بچه‌های ترابری هم کمک می‌کردند. چند تا دیگ آوردیم و بساط چای را علم کردیم. از مردم پذیرایی می‌کردیم. خود سید هم بالای سر کار بود. مراقب بود کم‌وکسری نباشد. او عاشق امام خمینی(ره) بود و بعد از شهادتش در مرقد مطهر به خاک سپرده شد.

اصغر رجیئی، هم‌رزم شهید

با رفتارش دیگران را شیفته خود می‌کرد

شهید صنیع‌خانی جوان پرکار و پرشوری بود؛ از آن دسته فرمانده‌هایی که خوب می‌دانست چطور کار را جلو ببرد اما به تفریح هم اهمیت می‌داد. همیشه می‌گفت در کنار کار باید تفریح هم باشد. او جذبه خاصی داشت و با رفتارش دیگران را شیفته خود می‌کرد. به‌طوری که رزمنده‌ها در کنارش هم احساس آرامش داشتند و هم لذت می‌بردند. گاهی پیش می‌آمد به‌دلیل فعالیت زیاد دچار کمردرد و پادرد می‌شد، با این حال کار را به سرانجام می‌رساند. اینکه بخواهد از زیر مسئولیت شانه خالی کند، نبود. شهید صنیع‌خانی برای ترابری سپاه خیلی زحمت کشید. هر جا اسمش برده شود ناخودآگاه لجستیک سپاه را برای رزمنده‌های قدیمی تداعی می‌کند. سیدمحمد مرد خدا بود. کم حرف می‌زد اما کافی بود متوجه شود مشکلی برای ما پیش آمده، سریع به یاری‌مان می‌آمد. به نرمی رفتار می‌کرد. به‌دلیل خدمات ارزنده‌اش بارها از سوی مسئولان لوح تقدیر گرفته بود. در یک کلام بگویم اگر مهمات به موقع به رزمنده‌ها می‌رسید، اگر بچه‌ها بی‌آذوقه نمی‌ماندند، اگر عملیات‌ها به خوبی پیش می‌رفت، همه و همه از تدبیر به موقع شهید صنیع‌خانی در امر ترابری بود.»

یاد

شهره کیانوش‌راد: روزنامه‌نگار

۱۷ شهریور به روایت اسناد تاریخی

جمعه سیاه در میدان ژاله

کشتار و حمله نظامی به مردم انقلابی در شهریور سال ۱۳۵۷ برگی ننگین در تاریخ حکومت پهلوی بود. این حادثه که به شهادت جمعی از مردم انقلابی منجر شد با نام «جمعه سیاه» یادشده‌است. کتاب‌ها و منابع مختلف و متعددی از روایت آن روز به چاپ رسیده که با مطالعه آنها می‌توان از میان خاطرات چهره‌های سیاسی، مردم و شاهدان عینی این واقعه تاریخی را بررسی کرد.

اسناد تاریخی

مرور تاریخ اسناد به جای مانده از دستگاه امنیتی پهلوی دوم نشان می‌دهد که سرآغاز راهپیمایی روز جمعه هفدهم شهریور ۱۳۵۷، راهپیمایی چند روز قبل یعنی روز ۱۳ شهریور، همزمان با عید فطر بود. در سندی از ساواک ضمن اشاره به راهپیمایی عید فطر، تظاهرات مجدد در منطقه قیطریه تهران در روز ۱۶ شهریور بررسی شده است. در مقدمه کتاب «انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک» که توسط انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخی به چاپ رسیده، درباره وقایع نیمه دوم شهریور ۱۳۵۷ و به‌ویژه کشتار ۱۷ شهریور همان سال آمده‌است: «در این حرکت اجتماعی، همچون راهپیمایی بزرگ عید فطر (۱۳ شهریور) مردم بار دیگر نفی سلطنت و تغییر نظام حکومتی را خواستار شدند و نیز با گل و گلاب و نقل از نظامیانی که در خیابان‌ها مستقر بودند استقبال کردند. این شیوه از مخالفت که با دفع حکومت و جذب ارتش همراه بود، هر چه زودتر می‌باید متوقف می‌شد، چرا که ادامه آن موجب تزلزل هرچه بیشتر پایه‌های حکومت می‌شد. برپایی حکومت نظامی تنها چاره پیش رو بود. مقامات بلندپایه نظامی و امنیتی حکومت بیش از دیگر دولتمردان به ایجاد حکومت نظامی تأکید داشتند. در واپسین ساعات روز شانزدهم شهریور اعلامیه برقراری حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر دیگر نوشته شد.»

قیام ۱۷ شهریور

کتاب «تاریخ شفاهی قیام ۱۷ شهریور ۱۳۵۷» نوشته محمد طحان را می‌توان کتابی تحلیلی درباره راهپیمایی روز ۱۷ شهریور به‌شمار آورد. این کتاب توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی چاپ شده است. در توضیح کتاب آمده است: «قیام ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ یکی از مهم‌ترین حوادث منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی به‌شمار می‌رود که طی آن رژیم پهلوی سراسیمه به کشتار وسیع مردم تهران پرداخت. این رویداد به‌دنبال برقراری حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر دیگر رخ داد و موجب رویارویی شدید ملت با رژیم شد. توسل به نیروی ارتش برای شکستن صفوف متحد ملت به دستور فرمانداری نظامی تهران، باعث افزایش نفرت مردم از رژیم پهلوی شد و این حادثه یکی از عوامل شتاب‌دهنده پیروزی انقلاب اسلامی شد.» نگارنده در این کتاب با بهره‌گیری از مصاحبه‌ها و سایر منابع تاریخ شفاهی به توصیف واقعه خونین این قیام می‌پردازد. نهضت امام خمینی(ره)، پیش‌زمینه‌های قیام ۱۷ شهریور، شکل‌گیری جامعه روحانیت مبارز تهران، بازتاب قیام ۱۷ شهریور، واکنش رژیم در قبال قیام ۱۷ شهریور و روحانیت و ۱۷ شهریور، از بخش‌های مختلف این کتاب است. طحان، در بخشی از این کتاب می‌نویسد: «مردان و زنان، در میدان ژاله تا انتهای خیابان ژاله جمع شده بودند و آقای علامه نوری سخنرانی می‌کرد. بعد از گذشت چند شب، گاردی‌ها از قبل در میدان ژاله خاک اره و بنزین ریخته بودند تا بدین وسیله مانع هرگونه تظاهراتی شوند، بعد از اتمام سخنرانی، در حدود ساعت دوازده و نیم و هنگام بلندشدن مردم، یکدفعه کبریت کشیدند و خیابان آتش گرفت. در آن شب به طرف مردم تیراندازی شد و مردم در کوچه‌های اطراف پراکنده شدند.»

روایتی برای نوجوانان

«جمعه سیاه» کتابی با موضوع قیام ۱۷ شهریور، نوشته حسین نیری و از انتشارات سوره مهر است. کتاب صوتی این اثر با گویندگی مهبد قناعت‌پیشه از سوی همین انتشارات در دسترس علاقه‌مندان به کتاب‌های صوتی قرار گرفته‌است. تاکنون آثار مختلفی درباره این موضوع تاریخی منتشر شده، اما کمتر اثری است که در آن این واقعه برای کودکان و نوجوانان روایت شود. کتاب «جمعه‌سیاه» شانزدهمین جلد از مجموعه «روزهای انقلاب» است و نویسنده تلاش دارد تا با زبانی ساده، این واقعه مهم تاریخی را برای مخاطب نوجوان خود شرح دهد. نیری برای نگارش این کتاب از منابع مختلف از جمله منابع اسناد و همچنین افرادی که در این روز حاضر بودند و شاهد ماجرا، بهره‌برده است. کتاب از ۴ فصل تشکیل شده که عناوین آن به این شرح است: «نماز عید فطر، حضور یکپارچه در راهپیمایی، جمعه سیاه و شمارش معکوس.» ناگفته نماند انتشارات سوره مهر پیش از این نسخه الکترونیک کتاب را در دسترس علاقه‌مندان قرار داده بود. در بخشی از این کتاب آمده است: «ماه رمضان در راه بود و مردم آرام آرام، آماده استقبال از آن می‌شدند. بااین حال، انگار همه می‌دانستند ماه رمضان امسال با سال‌های قبل فرق می‌کند؛ آخر صبر مردم و رهبران مذهبی و ملی‌شان کم کم به سر آمده بود و هر روز از گوشه و کنار هر شهر و دیار، صدای اعتراضی بلند می‌شد. رژیم هم می‌دانست که احتمالاً در ماه رمضان صدای اعتراض‌ها بیشتر و بلندتر می‌شود.»